



جنگ تحمیلی را با عنوان عظیم و نورانی و پرافتخار «دفاع مقدس» می‌شناسیم و این عبارت اکنون به یک کلیدواژه فوق‌العاده بزرگ و محبوب و جهانی تبدیل شده است و به یقین می‌توان گفت که هیچ عبارتی غیر از دفاع مقدس نمی‌تواند عمق و عظمت این مقوله را به تصویر بکشد. **هیچ قدرتی نمی‌تواند ملت و دولت ایران را از دفاع مقدس بازدارد**

اولین بار بنیانگذار انقلاب اسلامی در بهمن‌ماه ۱۳۶۰ عبارت «دفاع مقدس» را به کار بردند. در پیام امام خمینی به ملت ایران به مناسبت سالگرد پیروزی انقلاب در ۲۲ بهمن ۱۳۶۰ آمده است: «چنانچه اینجانب و مسئولین جمهوری اسلامی مکرراً اعلام نموده‌ایم، ملت و دولت جمهوری اسلامی ایران مسالمت‌آمیز را با تمام قرآن و اسلامند و به حکم قرآن مجید خود را برادر ایمانی تمام ملت‌های اسلامی و کشورهای مختلف از حیث فرهنگ و جغرافیا می‌دانند و صلح‌جویی و زندگانی مسالمت‌آمیز را با تمام دولت‌ها و ملت‌ها طالب می‌باشند و تا دولتی به حریم کشور آنان تجاوز نکند و متعهد به احکام اسلام باشد، آن را برادر خود می‌دانند و از همهٔ کشورها و ملت‌ها می‌خواهند که با هم متحد و

**دفاع مقدس در رهنمودهای امام خمینی (ع)**

گزیده‌ای از رهنمودهای امام خمینی(ره) در مورد جنبه‌های معنوی و قدسی دفاع مقدس را بدون هیچ توضیح اضافهای نقل می‌کنیم:

**عمل به تکلیف و صیانت از اسلام**
«ما هدفمان این است که تکلیفمان را عمل بکنیم. تکلیف ما این است که از اسلام صیانت کنیم و حفظ کنیم اسلام را. ... شما هیچ وقت از هیچ چیز هراس نداشته باشید. شما برای حفظ اسلام دارید جنگ می‌کنید و او برای نابودی اسلام. الان اسلام به تمامه در مقابل کفر واقع شده است و شما باید از اسلام پایداری کنید و حمایت کنید و دفاع کنید. دفاع یک امر واجبی است بر همه کس. بر هر کس که هر مقدار قدرت دارد، باید دفاع بکند از اسلام. الان اینجا هجوم کردند بر اسلام و ما باید دفاع بکنیم.»۵۹/۷/۸

«این جنگ به کشور ایران تحمیل شده و ما از کشور خود دفاع می‌کنیم؛ دفاعی که عقلا و شرعاً واجب است.»۵۹/۷/۱۲

«ما به تبع اسلام با جنگ همیشه مخالفیم و میل داریم که بین همهٔ کشورها آرامش و صلح



شهید حسن شاهروی

«پناهنسی که در سرحدات، پناهنای که به سرحدات حمله می‌کنند به ما، ولو فرض بکنید که مسلمان هستند، لکن چون حمله کردند دفاع واجب است و کشتن آنها هم تا دفعشان واجب است. نه اینکه ما سر جنگی داریم، ما می‌خواهیم عالم در صلح باشد. ما می‌خواهیم همهٔ مردم، همهٔ مسلمین و غیرمسلمین همه در صلح باشند، لکن معنایش این نیست که اگر یک کسی بخواهد بریزد در منزل یک کسی که تعدی کند، ما بگوییم که سر صلح داشته باشید و تن بدهید به ظلم، نه، همان طوری که ظلم حرام است، انظلام و تن دادن به ظلم هم حرام است. دفاع از ناموس مسلمین و جان مسلمین و مال مسلمین و کشور مسلمین یکی از واجبات است. ما داریم به این واجب عمل می‌کنیم. کشور ما دارد به این واجب عمل می‌کند. آنها در جبهه و دیگران در پشت جبهه دارند به این واجب عمل می‌کنند.»۶۰/۵/۲۷

**دفاع، فریضه‌ای الهی و حقی انسانی**
«ما با هیچ کشوری، چه اسلامی و چه غیراسلامی سرجنگ نداریم و طالب صلح و صفا برای همه هستیم و تاکنون نیز به دفاع که برای

بعضی از زمینهای ما در دست دشمن است و شهرهای مرزی ما هر روز در زیر توپهای دوربرد و موشکهای دشمن است و بر همهٔ ما واجب است که دفاع کنیم از کشور خودمان و دفاع این است که ما دشمن را تا آنجا برسانیم و برانیم که نتواند با موشکهای خودش شهرهای ما را بکوبد. رفتن در خاک عراق نه همه به عراق است، دفاع از اسلام و کشور اسلامی است. نظیر اینکه اگر یک کسی در خارج منزل شما بایستد از داخل خانه خودش سنگ‌پرتی کند و موجد خسارت جانی و مالی بشود، اگر شما وارد بشوید در منزل او، شما



همه تکریدید به او، شما می‌خواهید دفاع کنید از خودتان. ما هیچ وقت بنای هجوم به یک کشوری نداریم. ما بنای دفاع داریم از یک متدعی و از یک همه‌گر و از یک خدانشناس.»۶۲/۱۲/۲۱

«دفاع هم یک حق مسلمی است که اسلام و غیراسلام برای انسان قائل است. ما الان در حال دفاع هستیم.»۶۲/۱۱/۴

**ما دفاع مقدس می‌خواهیم بکنیم**
«مسئله، مسئله‌ای نیست که ما می‌خواهیم فقط جنگ بکنیم یا می‌خواهیم دفاع بکنیم. ما دفاع مقدس می‌خواهیم بکنیم؛ یعنی ما می‌خواهیم از آزوی اسلام، از آزوی کشور اسلامی دفاع بکنیم؛ این یک دفاعی است که قتل و اسلام هر دو با آن موافقت، همه می‌گویند که باید دفاع کرد.»۶۴/۱۰/۲

**دستاوردهای مقدس جنگ تحمیلی**
«البته اگر همهٔ قتل و اسباب را در اختیار داشتیم در جنگ به اهداف بلندتر و بالاتری می‌تگرستیم و می‌رسیدیم ولی این بدان معنا

مدرسه کامران رفت و دبیرستان نظام مافی نیز جایی بود که محمد قضاثلو از آن مدرک دیپلمش را گرفت. حاشیه سفید دفترچه‌های درسی محمد همیشه پر می‌شد از احادیث اهل بیت علیهم‌السلام و اشعاری که گویای شوق محمد به پرزوا به توی دوست بود این‌ها از جمله یادگارهایی است که زینب تنها فرزندش با آنها زندگی می‌کند.

دوره دبیرستان برای محمد قضاثلو یکی از دوره‌های حساس زندگی بود که در آن روحش زبادی را توش کرد»

محمد قضاثلو تاب حضور در شهر را نداشت وقتی می‌دید که فرمان جهاد از سوی رهبرش صادر شده است و از سوی دیگر به زینب، دختر کوچکش وابستگی پیدا کرده بود...

با همه این وابستگی‌ها به جبهه شافت و هنوز عملیات شروع نشده بود که گوشه‌ای نشست عکس زینب را از حیث پیراهنش بیرون آورد و نگاهی به آن انداخت. آهی از دل کشید و گفت: «به خدا می‌سپارم!...»

اول اسفند ۱۳۳۸ تاریخی است که در شانسانمه شهید محمد قضاثلو به عنوان روز تولد ثبت شده است. لحظه‌ای که از آن پس یک زندگی پر از جستجو و پر از تلاش با فراز و نشیب‌های متعدد رقم خورد تا از طفل متولد شده در محله چهارراه گلی در خیابان مالک اشتر، یک روحانی روشنگر و خطیبی جهادگر بسازد که با ۲۳ سال زندگی به یکی از افتخارات شهر تبدیل شود.

چهارراه گلی به محله مهرآباد جنوبی تغییر مکان می‌دهند و این تقدیر رقم می‌خورد که پس از سال‌ها سر در یکی از کوچه‌های محله مهرآباد جنوبی نوشته شود، «کوچه شهید محمد قضاثلو»

تا نوجوانان و جوانان محل بداندند که «محمد» بچه محله مهرآباد جنوبی، مثل همه آنها در کودکی و نوجوانی در محله‌های کنار دیوار فرودگاه مهرآباد با سر و صدای شدید هواپیمای‌ها جنگی و مسافری و فوتبال بازی می‌کرده و ظهرها وقتی بانگ اذان در گلدسته‌های مسجد امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌پیچیده، دوان دوان صورت خیس از عرقش را با آب وضو می‌شست تا مگر نماز جماعت محله باشد. محمد مثل بقیه بچه محله‌هایش در دبستان ماهرآهد دوران دبستان را تمام کرد و سپس به

دفاع مقدس
طرح از عاشورا

همه تکریدید به او، شما می‌خواهید دفاع کنید از خودتان. ما هیچ وقت بنای هجوم به یک کشوری نداریم. ما بنای دفاع داریم از یک متدعی و از یک همه‌گر و از یک خدانشناس.»۶۲/۱۲/۲۱

«دفاع هم یک حق مسلمی است که اسلام و غیراسلام برای انسان قائل است. ما الان در حال دفاع هستیم.»۶۲/۱۱/۴
**ما دفاع مقدس می‌خواهیم بکنیم**
«مسئله، مسئله‌ای نیست که ما می‌خواهیم فقط جنگ بکنیم یا می‌خواهیم دفاع بکنیم. ما دفاع مقدس می‌خواهیم بکنیم؛ یعنی ما می‌خواهیم از آزوی اسلام، از آزوی کشور اسلامی دفاع بکنیم؛ این یک دفاعی است که قتل و اسلام هر دو با آن موافقت، همه می‌گویند که باید دفاع کرد.»۶۴/۱۰/۲
**دستاوردهای مقدس جنگ تحمیلی**
«البته اگر همهٔ قتل و اسباب را در اختیار داشتیم در جنگ به اهداف بلندتر و بالاتری می‌تگرستیم و می‌رسیدیم ولی این بدان معنا

انقلاب اسلامی آغاز کرد و در یک سال پس از انقلاب تهران را به مقصد قم ترک کرد تا در حوزه نیی‌اکرم(ص) به تحصیلات حوزوی بپردازد.

دوران طلبگی او که تا پایان عمرش ادامه داشت ۴ سال طول کشید و در این سال‌ها در مدارس ملا محمدجعفر تهران، مدرسه حقانی و رضوی قم نیز تحصیل کرد. او ۲۲ ساله بود که لباس روحانیت را بر تن کرد تا به تبلیغ علوم معارف اسلامی بپردازد.

در اوایل جنگ و هنگام بمباران مهرآباد از قم به تهران بازگشت و مشغول پاسداری در ستاد عملیاتی مسجد امیرالمؤمنین علیه‌السلام شد.

در یکی شب‌های پاسداری در تاریکی شب یک اتوبوس با او تصادف کرد و محمد بر اثر این حادثه ۱۰ روز در حالت انعا به سر برد تا این که به طرز معجزه‌آسایی و با توسل خانواده شهید به اهل بیت علیهم‌السلام، حال او بهبود یافت. محمد اگرچه به درس و مدرسه خیلی علاقه داشت اما تاب ماندن

در قم را نداشت و در سال ۶۰ به نوده‌ش برای آزادسازی منطقه از طرف سپاه پاسداران کردستان اعزام شد و بعدها به به سوئنگرد و چولانه رفت

در سال ۶۱ نیز به جبهه جنوب اعزام شد تا در عملیات بیت‌المقدس رقایبه شرکت کند. در عملیات فتح‌المبین شرکت داشت و در گردان قدس نیز به عنوان مبلغ به کارهای تبلیغاتی می‌پرداخت. او در همان سال‌های ابتدایی جنگ پس از آزادی خرمشهر از ناحیه دست و پا مجروح شد به تهران بازگشت و پس از بهبودی به زیارت امام رضا علیه‌السلام رفت تا دوباره خود را به جبهه برساند.

برای محمد قضاثلو که در روز ۱ اسفندماه بهدینا آمده بود، پس از ۲۳ سال زندگی در ۲۷ اسفند ماه ۱۳۶۱ به عنوان روز شهادت رقم زده شد.

**آخرین توصیه شهید**

شهید محمد قضاثلو در وصیت‌نامه‌اش می‌گوید: «تئا توصیه‌ام به همه برادران و خواهران و همه اقوام و همه ملت مسلمان ایران و جهان این است که رهبری را تنها نگذارند و برای ظهور مولا مهدی عجل‌الله تعالی فرجه الشریف زیاد دعا کنند. خدایا از تو می‌خواهم که مرگم را شهادت در راه خودت و زیر پرچم اسلام با اولیای خودت قرار دهی»



سیدحسن نصرالله

سردار ابراهیم محمدزاده

دکتر رمضان عبدالله

شیخ ابراهیم زکزکی

شهید غلام‌تقیه

شهید سیدمحمدباقر حکیم

شهید محسن حججی

شهید حبیب شیرازی

شهید محسن آق‌زاده

شهید حسین همدانی

شهید حسن طرینانی مقدم

شهید حسن شاهروی

شهید اوبودو آنبلی

شهید مصطفی چمران

شهید ابومهدی المهندس

شهید قاسم سلیمانی

**مقاومت در فضای مجازی**

## مخالفت مردم عراق با تجاوز صدام به خاک ایران



به گزارش تارنمای مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس، در هنگام آغاز تجاوز ارتش صدام به ایران اسلامی فضای حاکم بر مطبوعات و رسانه‌های داخلی عراق ظاهراً با ملت‌بند مردم این کشور، به‌ویژه شیعیان جنوب عراق، متفاوت بود.دراین‌باره، روزنامه جمهوری اسلامی از کویت به نقل از مسافرانی که از عراق وارد کویت شده‌اند، گزارش داد: شب جمعه تظاهرات وسیعی در شهرهای نجف و کربلا و شهرک الثوره در حومه بغداد صورت گرفت.

تظاهرات نجف از صحن حضرت علی(ع) آغاز شد، جمعیتی درحالی‌که شعار الله‌اکبر و لاله‌الله را فریاد می‌کردند، از صحن مطهر وارد خیابان شدند و در اوایل خیابان الصادق با نیروهای امنیتی و مزدوران رژیم بعث درگیر شدند.

جمعیت درحالی‌که طی شعارهایی، برخورد نظامی بعثی‌ها با انقلاب اسلامی را محکوم می‌کرد، به پیش می‌رفت. حضور زنان مسلمان در این تظاهرات بسیار چشمگیر بود.

همچنین تظاهرات مشابهی در شهر کربلا صورت گرفت. در این شهر، مردم مسلمان پس از نماز مغرب

و عشا دست‌ب تظاهرات زدند و درحالی‌که طول خیابان الحسین را طی می‌کردند، با مزدوران امنیتی

برخورد کردند. در این تظاهرات چند تن از مسلمانان به‌شدت زخمی شدند. یک مأمور امنیتی نیز از ناحیه

چشم آسیب دید.

به دنبال این درگیری شدید، کامیون‌های حامل مأمورین گارد ملی وارد صحنه شده و ده‌ها تن از مسلمانان

را با ضرب‌و‌شتم دستگیر کرده و با خود بردند.

همین گزارش حاکی است که مردم انقلابی شهرک الثوره که در حومه بغداد واقع است، در مقابل مسجد این شهرک تجمع کرده و به جنایات بعث و مقابله آن با انقلاب اسلامی به‌شدت اعتراض کردند. این مسجد به خاطر فعال بودن جوانان آن به تبدیل آن به یک پایگاه ضد بعثی، تعطیل شده بود و روحانی این مسجد نیز قبلاً توسط جلالان حزب بعث زندانی و شهید شده است.

جمعیت درحالی‌که هر لحظه بر تعداد آن افزوده می‌شد، با شعار الله‌اکبر، انزجار و تنفر خود را نسبت به جنایات بعث عراق اعلام می‌کردند. جمعیت یکپارچه فریاد می‌زد: ایرانی! آن که با تو می‌جنگد عراقی نیست بلکه مزدوران مصری هستند.

این گزارش می‌افزاید با رسیدن مأموران و برخورد میان آنان و تظاهرات‌کنندگان، مردم متفرق شدند و گزارشی در مورد زخمی شدن کسی در شهرک الثوره نرسیده است.

## نامه‌های کاغذی

مریم عرفانیان



تصویر اول
سلام بابا! یک صندلی برای تو
و یک صندلی برای خودم می‌گذارم.
روی صندلی می‌نشینم، پایم به زمین

نمی‌رسند. می‌خواهم نامه بنویسم. اما مامان میگه هر چی درد دل دارم بابت بنویسم؛ می‌گه از جایی که هستی می‌تونی نامه‌هام رو بخونی. میگه همه نامه‌ها به دست می‌رسد.

تصویر دوم
دلم گرفته، می‌دونی چرا؟! چون گاهی انگشت‌هایم را می‌گذارم بین کاغذهای نامه‌هایم و خوب فکر می‌کنم؛ اما حتی چه‌طرح یادم نمی‌آید؟!

دلم گرفته، می‌دونی چرا؟! چون تو نیستی بابا. آخه هنوز خبری از تو نیامده؛ کنج تنهایی می‌نشینم و فقط با نوشتن هسته که از آدم می‌شم، شاید به‌خاطر اینه که می‌تونم همهٔ حرف‌های دل‌م را بنویسم. باز هم شب می‌شود و چراغ‌ها یکی پس از دیگری خاموش. امشب خیلی دل‌تنگ شده‌ام و با یادت می‌خوابم. چشم‌هایم را می‌بندم؛ اما...

تصویر سوم
بابا چون! دیشب در خواب چند نفر ساک خاکی‌رنگ تو را آوردند. زیب ساک را که باز کردم، توی آن پر بود از عکس. عکس‌ها مثل فیلمی شهادت را نشان می‌دادا. در تصویر اول گل‌ولهای به بدنت خورده بود. در تصویر دوم فرشته‌ای سرت را روی زانو داشت. در تصویر سوم دو فرشته سمت چپ و راست تو نشستند بودند. در تصویر چهارم فرشته‌ها زیر پتل‌هایت را گرفته‌تو و تو را به‌طرف آسمان بالا می‌بردند. تصویر پنجم همه چیز مثل نوری محو شده بود. حالا قلم و کاغذ در دستان توست بابا؛ شعر انتظار را برایم کوتاه بنویس...

تصویر چهارم
سلام بابا! ندانم این چندمین نامه‌ای است که برایت می‌نویسم؛ بالاخره امروز مامان خوشحال شد؛ وقتنی اون آقا آمد دم در خانه و گفت که خبری از تو آوردند. مامان اول خندید، بعد طوری که من نینبم به دیوار نگاه می‌کردم زده، چادر گذارش را توی صورتش کشید و آرام‌گریه کرده به خیال این که من ندیدم؟ اما من کنار شمعندانی‌های لیه حوض نشسته بودم؛ همان گل‌دان‌هایی که اواخر تابستان خریده بودمشان و یکی‌یکی چیدم ولی ربه خاکستری حوض کوچک حیاط، کنار شیر آب قدیمی. همان شیر آب که مامان می‌گفت همیشه با آن وضو می‌گرفتی. درست در لحظه‌ای که داشتم برایت نامه می‌نوشتم؛ رنگ در به صدا در آمد، بعد مامان دودید توی حیاط؛ آخر همیشه منتظر خبری از تو بود، آن‌قدر باعجله دودید که مرا ندید! مامان همیشه می‌گفت تو یک روز می‌آیی و مرا می‌بینی که بزرگ شده‌م؛ یعنی که برای خودم خانمی شدم. اما از وقتی اون آقا آمد، گفت که دیگر منتظر نباشم؟! ولی نمی‌دوستم که ده سال از اون خواب می‌گذرد و بعد از آن خواب مطمئن شدم با فرشته‌ها به آسمان رفتی و به مامان چیزی نگفتم؟

تصویر پنجم
بالاخره بعد از ده سال انتظار آمدی. تنها چند استخوانت را آوردند و مادر از روی تک‌های بوسیدهٔ واکت سبز رنگی که خودش برایت بافته بود، شناسایی‌ات کرد. حالا نشانی خانهٔ جدیدت را خوب می‌دانم. خانوات در همین شهر است. خانهٔ کنار دیگر هم‌زمانت.

بالاخره بعد از ده سال انتظار آمدی؛ ولی هنوز قصهٔ احساس من تمام نشده. خانهٔ جدیدت توی بهشت (رضاع) است، جایی که هر پنجشنبه می‌آیم و حرف‌های دل‌م را برایت می‌گویم.

**با الهام از خاطره منیرهٔ فرشی میرجاوه، دختر شهید بهمن فرشی میرجاوه**

حمید داودآبادی از زمین‌نگان دوران دفاع مقدس، درباره یکی از دوستان شهیدش می‌گوید: «تقصیر خودش بود. شهید شده که شده. وقتی قرار است با ریختن اولین قطره خون، همه گناهانش پاک شود، خیلی بخیل و از خود راضی است اگر آن کتک‌هایی را که من به‌ش زدم، حلال نکند! تازه، کتکی هم نبود. فقط دو - سه تا پانس گردنی، چهار - پنج تا لنگه پوتین، هفت - هشت - ده تا لگد هم توی جشن پتو! خیلی فیلم بود. دستِ به غیبت کردنش عالی بود. اوایل که هم‌ماش می‌گفت: «الغیبت عجب کیفی داره!» جدی نمی‌گرفتم. بعداً فهمیدم حضرت آقا، اهل همه جور غیبتی هست. اهل که هیچ استاد است؛ جیم شدن از صبحگاه، رد شدن از لای سیم خاردار یادگان و رفتن به شهر و از همه بدتر، غیبت در جمع و پشت سر این و اون حرف زدن. جالب‌تر از همه این بود که خودش قانون گذاشته! آن هم مشروط. رفته جایی بیار...»

از نوع اول (فرار از صبحگاه و...) را منظور نکنید، از آن ساعت به بعد هرکس غیبت دیگران را کرد و پشت سرشان حرف زد، هر چند نفر که در اتاق حضور داشتند، به او پس‌گردنی بزندند.» خودش با همه چهار - پنج نفرمان دست داد و قول داد. هنوز دوستی توی دستمان بود که گفت: «رضا تنبلی رو به اوج خودش رسونده و یک ساعته رفته جایی بیار...»

خب خودش گفته بود زینب و زدیم. البته خداییش را بخواهید، من بدجور زدم. خیلی دردش آمد. همان شد که وقتی توی جاده فاو - ام‌القصر در عملیات والفجر ۸ دیدمش، با او ربوبی کردم و بابت کتک‌هایی که زده بودم، حلالیت طلبیدم.

خندید و گفت: «دستون گرم، همون کتک‌های شما باعث شد که حالا دیگه تنهایی از خودم هم می‌ترسم بیشتر سر کسی حرف بزنم. می‌ترسم ناخواسته دستم بخوره توی سرم!» وقتی فهمیدم حسن اردستانی زمستان ۱۳۶۵ در عملیات کربلای ۵ مفقودالامر شده و ۱۰ سال بعد استخوان‌هایش بازگشت، هم خندیدم هم گریستم. کاشکی امروز او بود تا بزند توی سرم که این قدر پشت سر این و اون غیبت نکنم!»

**منبع: کتاب «تپس‌های جبهه» به قلم حمید داودآبادی**

